

مقصود علی کافی باشد البته چنین است بلکه هر چه زمان بطول آید و علم خود عمل نماید جودت کفر ایش
 زیاد و در اینها محقق از هر طرف نظر ایشان جوده گراید و احتمالات کثیره بدین هر یک در این اختلاف
 میان نیست بهم رسد و در فقه دین ضایع و در تعبیر مضمحل گردد اگر بعضی که در علم و دیندار و توحیدی
 و پیریز کار بشنود امر بنیوال است و حال آنکه شود و کل است که در هر مقلی همیشه علی سوسید و هموار و سیل و بنا
 طلبان و علمیه نیز ایشان زیاد و از دیگران و علمای مدد اوین را این فروخته اند و بیعتها و خوار و در مشرب
 و آئین حق کرده اند و عوام کلام را بطریق ضلالت امر آتش نه چنانکه در هر مقلی مذاهب مختلفه بهم رسیده طریق بود
 مذنب و نصاری بهت و دو دو کلام بهشتا دوسه مذنب شده اند و این اختلاف را معلوم است که علی کرده
 پس حق حقیق تحقیق این است که از علم و جهلی کار بسته نشود و جودت معلوم حکیم در عصر لازم است
 و بعد از اثبات و جوب وجود آن در همه امان نبوت نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کبر حجاج
 ندارد و هر چه در اختلاف ملل و تعدی ارباب دول در بدو نیست بجنب بخوبی بود که صاحبان فهم و فطانت
 پاره است که پستیدند و بعضی تسبیح و در غنی تخری و طایفه اعدا و تکتب و قومی منیت بقر سموند بود
 در کتب محمود و نصاری در بدو جاری عوایت می کشند و در آن زمان احدی بجز بجنب پرده نقاب بگوید
 از چهره مقصود نمیشود بلکه دعوی این مرتبه و مقام را ننمود پس بنی او خواهد بود **باب دهم** در اول
 اجمالیه مخصوصه بهر بنی خاص قیام آن بسیار **قسم اول** که است و خبر از آنکه اقسام اولی که کفر
 فز رسیده و بیان آن بدین پنج است که گوئیم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر است بجهت آنکه اول
 و ثقات بنی ابید با رسیده که در صحن فرقت و تفرق سبیل و اختلاف کلامی نبوت نمود و برین مقلی
 اظهار معجزات و خوارق عادات کثیره فرمود پس او پیغمبر است خصم اگر قبول دارد و فلول مطلوب و اگر قبول نکند
 نزارم بجهت آنکه این شکیکه معجزات کثرت را نقل نموده اند یکی مردمان کذب و دروغ گو بوده است

که کذب ایشان ثابت نماید زیرا که خبر محقق صدق و کذب است از جمیع اعدا و مقلین محقق است برین که
 گوید چنانکه کذب آنها بر ما معلوم نیست صدق آنها نیز غیر محقق است برست که صدق آنها ثابت
 نمی شود **جواب** گوئیم که اصحاب صدق و کذب علی التمام است و خبر اول است و بعد از آن که عدد
 مجربین بر رسید صاحب صدق را چنان شود و البته این صح کرد و بلکه آنها بر بعضین رسد و بعضین این سخن
 است که صاحب مجربین از سه نوع پرور نیست یا معلوم العدالت یا معلوم الغنی است یا مجهول الحال
 اگر معلوم العدالت خبر محقق صدق کذب علی است و بی نیست بلکه مظنون الصدق است اگر چه بکفر باشد
 چون عادل و ثقت است همیشه خبر از واقعه داد مظنه این است که راست باشد و لغزش او خبر از مظنه
 قوی کرد و عدد در هر چه زیاد شود مظنه آهسته آهسته پرورد تا بر بعضین رسد و اگر راوی مجهول الحال باشد
 خبر از محقق است که راست باشد و اصحاب دارد که دروغ باشد بخوت دی و همیشه و لغزشها و دروغ
 صاحب صدق قوی میشود و بلکه آنها آن نیز بر تبه بعضین میرسد و این بدیهی و مشهور است نه علم
 بشجاعت اتم و جود و اتم و اخبار که از جابا بعید و با میرسد و بعد از چهار دو فقره در لغز و با علم فطری
 بتعقیق خبر بهم میرسانیم و سگی که از برای ما از اخبار شخص اول بهم رسیده بود و فرغ بود و اما اگر راوی
 معلوم الغنی باشد اگر چه فتی وی کذب باشد بلکه اعتقاد است فاسد باشد مانند مثلاً که اگر خبر خوش
 در میان باشد دروغ نمیکوید و در خصوص اعتقادات کافر است باز و خبر از جبهه صدق را چنان است و اگر راست
 که کذب خبر نیز باشد یا شبیه در خبر از جبهه کذب رجحان دارد و بعد از آنکه این مقدمه گوئیم با تنسیع احوال
 روایت معجزات محمد صلی الله علیه و آله را اگر دایم غلب از قسم اول یعنی مردمان عادل و سبب از ثقات و مقلی
 و پیریز کار بوده اند بلکه بعضی از آن بجهت آنکه که دنیا را با لمره فراموش کرده و برخی از آن بجهت آنکه که از غایت
 پروردگار دقیقه میخواندند و وجه همت ایشان مصروف بر اخوت بود پس اخبار ایشان معتد و اهل

انصاف مندرجست و عدل ایشان نیز زیاده از آنست که کسی توهم خطایا که نباشد از ادیان خود
 بتر قبول دارد و تشیع احوال ایشان را کرده معلوم وی گشته که امر بخیر و قوم است پس باید بقول ایشان
 عمل نماید و اگر تشیع کرده و احوال ایشان بر وی مجبول است و محبت که متبع کند تحقیقت امر بر وی واضح
 شود و اگر تشیع کرده و متعذر از تحقیقت احوال ایشان مجبول شده ضرری ندارد و زیرا که دینست که خبر مجبول
 اهل احوال دارد که راست باشد و هم احوال دارد که دروغ باشد پس چرا میگویند که همه دروغ گفته اند و اینها را
 بک خبر چنین است همیشه و در خبر داد صاحب صدق را هیچ می کرد و بسبب زیاده میشود و مگر انا بدیده
 یقین میرسد و همیشه یقین رسیده و محبت ختم که قول ایشان را قبول کند و اگر میگوید که تشیع
 احوال ایشان را کرده ام و حکمی در و غلطی را رواست که کذب ایشان را ثابت کند و بعضی حرف سخن وی
 می شنود و این دلیل است صحیح و یقین و مختصر و مقتضیات آن همه قطعی و موافق و صورت دلیل
 بریهی لایستجواب است که آن وجه است و همین دلیل محقق است که حضرت موسی و عیسی و کنگ
 این را امر و دلیل بر نبوت نبوت و بقای شریعت نیست نه آنکه هر که ردین بود و یه پیرایه و غیره و کنگ
 موافق و دلیل قطعی منکر حق و واقعی است و همه مذاکره و مذهب در آنست **قسم دوم** در معارضه
 تقلید است که امامان ما من ضامن علی ابن موسی الرضا علیه السلام و آباءه الایمیه و الشاه با حائقی نظری
 و راس حالوت یهودی و هر یک که طریقه از دشتیه را داشته معارضه فرموده و حاصل آن اینست که با حائقی
 عرض کرد که نبوت محمد را چه دلیل ثابت میکنی آنجا بفرمود که تو اثبات حقیقت عیسی را چه نحو
 میثاقی عرض کرد که با حائقیات و عدول که به اسب نفی نموده اند که عیسی ادعای نبوت نمود و طبق
 آن دعوی معجزات بسیار آورد و از حیای اموات نفی امراض و ابراد اکمه و غیر ذلک بکجا بفرمود پسینه
 همین نوع اظهار از اخبار مردمان پیرکار ما بیده که محمد صلی الله علیه و آله ادعای نبوت نمود و طبق

دعوی انچه معجزات فرمود آیا میگوئی که شود تو همه مردمان صادق بود و از کاذب ثقی
 و کفر حرف نزن و ساکت شوی و همین بخوار اسبابوت و در بد نیز مکارم فرمود و یکی سکوت گفت کردند
 و الحقی این معارضه است موافق آداب مناظره و قاطع حروف اربابش عجمه و مفاد آن بگوید پسینه
 دلیل شما بر نبوت موسی و عیسی همچنین سبزه است از ابابعل بر نبوت بنی خود حضرت پس قسم
 از خبر که در دست اهل اسلام موجود است اگر این نوع از خبر مفید یقین است در دو جا افاده میکند
 چگونه است که نبوت سایر انبیا قایلند و نبوت محمد قایل نیستند و اگر قایلند یقین میکنند در نبوت
 میکنند پس چرا نبوت موسی و عیسی و بنی دیگر قایلند و اگر میگویند که مجربین ما است که کلامه و از انچه
 در و غلطی را رواست بدان که باینها اصل عدم ترجیح است از جانب اسلام چه آمده اند و انان از دعوت
 موسی و عیسی و همچنین انبیا بنی را ایشان را بپوشانده اند از زیاده بسته و دعوت محمد صلی الله علیه و آله
 پس اصناف خط و خطا در سنده اخبار ایشان شمر نمرد و از آنجه است که از ارباب صفت و در باره رواستی را
 که عده در ادوات و نقل آن کثرت ترجیح میدهند بر حدیثی که عده و آن زیاد است و ایضا اهل اسلام چون
 موسی و عیسی را پیغمبر میدانند و نسبت کذب و اقرار او را حق ایشان را دانند از بلکه کفر میدهند با وجود
 این چگونه کسی را از قبول ایشان معترضند و معجزات از برای او جعل و وضع میکنند و حکم میکنند پسینه
 هر کس امر و شریعت موسی یا عیسی را قانع کند کاف است و شریعت ایشان منزه است باید قبول
 آنها عمل نکرد پس عقل سلیم حاکم است باینکه اهل اسلام چون عداوت قلبی با انبیا صلی
 دارند بلکه اخصاص و ادوات قلبی دارند اگر خبری که منافق نبوت و حکم شریعت ایشان است
 نقل نمایند معتقد و مقبول است بخلاف یهود و نصاری از آنکه با محمد صلی الله علیه و آله عداوت
 دارند هرگاه خبری نقل کنند که منافق نبوت او باشد مسموع نیست چه حرف مدعی در باره مدعی غیر

در کتاب مشخص نمودیم و حاصل مجموع این بود که خبر داده بجهت که پیغمبری در وعده است و آنست که اگر در کتب
تخلف در وعده است و علامت آن این است که از اولاد او اسم و نر از خود بر سر نهد و از اولاد او
و مکن آن کو فزان که از نعمت جنوب است مقدس طلوع کند و از طایفه غریب بود و نمیکند که از
کو غلطه بکشد و پادشاهان را خورده و پادشاهان را بکشد و خدا را در دنیا را ببرد که با دکنه و شرافت و ایمان
پر نماید و ستایش وی زمین را فرو گیرد و تمام عالم با و سبده و ارشده و شریعت تازه از برای توها
پروان آورد و معجوت بر کل بشه و جدا کند و در دعوا بکشد و تا امر شریعت خود را در عالم کلام کند و در شریعت
او تا ابد بشه و از قبایم خبر دهد و مجزیه وی از جنس کلام بشه و کتاب از رک کند و غیب کعبه و دوی
خدا در دهن او بشه و از امورات آینه خرد در دکنه و در اخبار او بشه و هر که با و ایمان آورد جان
او با و پسندد و هر که ایمان نیاورد کشته شود و کلام معیت او در ملکوت پنجم بشه و در دوح معیت
و پسندیده و کعبه گاه عالم و شریعت و با ائمه و فضل از حضرت عیسی بشه و نام او محمد و لقب او
حبیب بود این است مجرای کتب و علامت آن پیغمبر موعود مشخص شده هر که بخواهد تحقیق کند
مطلع شود بکنایه و مواضع استخراج مجموع نماید و بر هر است که این علامات صدق خدا را دارد و الا
رسالت و افاضات استقامت بران شریعت محمد و بر برتری معیار طریقت او بر اصدی اگر کسی
محققین علمی را چنین گفتی و پوشیده است از آنکه شریعت موعود را هر کس است بخوی که
از بواطن افعال خیر علیه السلام مطلع شد و از آنکه بجز نمود و طریقت عیسی بطن محض بود که با
از خود و ظاهره باز ماند و مکن ظلمه و فتنه را از ظلم و تعدی باز نشد و مجاهده نمود بلکه چنانکه
صریح انجیل است بشاکردان مقرر است که هر که بسمتی از صورت شمایلی زنه سمت دیگر را
پیش آید و محمد صراحت جمع فیما بین ظاهر و باطن فرموده و دل مردم را با کمال طاعت شریعت اسلام

خواند و او را با بابت با هر دو بجزایات ظاهره بجزایات با هر دو دعوت کرد و بعد از آن خطه قلمی و کتب را نمود و مجزیه
و بر اجداد و شریعت موعود است و الحاح بر عاید طریق مجاهده را پیش گرفت و بر اصدی گفتی نیست
که جمع بر از فرق است و توجه نظر بر باطن بر از انکشافی است و اقامه حدود و الهیه و عیسی
دینا و اخوت و تقیید آن کل نظام و وصول انام مقام معلوم است و ازین است که پیغمبر موعود
بمبدأ و معاد نیست و از تحقیق امور طبیعی عاری و در قایق طریقت نمی فهمد و از عبادات
اختر اعلیایان بجز خدا و عبادت و شریعتی حاصل نمیشود و اختلافاتی که با یکدیگر دارند و از بابت
امورات ظاهره است نه معارف حقیقه بلکه در بیان ایشان از معارف مطلق نام نشانی نیست
و همچنین نصاری که سائل غاصه حیاری گشته اند و عوام و خواص ایشان بظاهر سائل که فهم آنها در
همه کس نیست اکتفا نموده اند بجز بکل بر خبر با قیاد و ابوت و نبوت و اکتفا و ظاهر و باطن و باطن
سائل که همه بجز محض و عین زنه است قابل شده اند و اگر بغرض بعضی از آنها تا دلیل صحیحی نباشد
با شبهه آن تکلیف عامه ناست و فهم آن سائل در خود چنانکه هر یک حوصله است و مذمت
ایشان از وظایف ظاهره شریعت بر علیه و بر بهانه بر می برده اند و آنچه الاکن در بیان ایشان
معارضت بر از خیر اشیاء و جهنم ادات کشتن و با پادشاهان ایشان است و از رفتن عیسی در
ایشان مطلقا نام نشانی نیست و هندی مارتی اکتیسی نصرائی در سائل خود با لبره شریعت را اظهار
کرده و طایفه نصاری را که عمل بشرایع ظاهره نمیکند و تحقیق نموده و افاضات طریق اسلام
شرط است که طایفه سائل که از اولاد افاضات هر چند از آداب و توحش شریعت موعود است و بقدر قوه
در اوقات مخصوصه بوظایف عبادات پرداختند و باطن خود را بحدود توجه بمبدأ اشغال کردند و از
و دقیقه از باطن حاصل شود و حضور قلب را شرط قبول عبادت میدانند و در هر یک باید که با یاد

نیز چنین

خلق را در حق و حق را در خلق مشهوره غایب یعنی از مظاهر خلق از خدا غافل نشود و در توجیه باطن و تعقل عالم
ظواهر کند حاصل فرار داد طریقه اسلام را این است که باید ظاهر و باطن آدمی یکی مشغول در حق
عبادت و خدمت پروردگار باشد و عمل قلب عبادات ظاهر و عمل فطن معرفت و توحید کذا
و بلا شبهه این طریق از طرق و بهترین سبل و موافق دلیل است پس سوگند آن لازم و واجب است
اما وجه دوم که ثبوت صد و هجده باشد اما از محمد ص با قطع نظر از هجده باقی که ثبوت
شوق قر و تسبیح حج و کثابت باقی و صدای بزغاله مشهور و طعام خلق کثیر بطعام قلیل و منور و کثرت
بهان نوعی که بود معجزات از موسی و نصاری از عیسی نقل مسیحیه به تفاوت و قول بفرق و اینکه
شود و بود و نصاری همگی را سگ و از اسلام در و نکو بود و نه حکم و مبارزه صرف و خلاف مضایقه عقل
سبب است چه نقد اخبار اهل اسلام کمتر از نقد ایشان است بل برات زیاده و از عیسی علیه السلام جز چهار معجزه
مکان اناجیل از بعضی معجزاتی معجزات و احوال در نقل کرده و قول کل نصاری سند بقول همان چهار معجزه
و از محمد ص را باده از صد معجزات است چرا که از ان لغت محمد ص را باده از یک سال شده و جمعی که از جمعی غیر
در این عرض مدت مشهوره معجزات او را کرده و از عیسی سال و سه ماه و سه روز زیاده و در یک آرام
گرفت و کسی که نبوت او رسیده معلوم است که تا بجان دی نیز مردمان پیغمبری بودند بهترین همه که بطرس
بود موافق این و در وقتی که عیسی را گرفتند که بدار کشند مجموع کردان که کشند و کثرت را نهان کشند
سوی بطرس که آنهم نزدیک کثرت را گرفت و از دو بعقب را گرفت و در کف مطو است
که بطرس هم در ان شب مرده در بار عیسی تشکیک کرد عیسی با و فرمود که تو شب مرده در بار
تشکیک خواهی کرد گفت نه فرمود که تشکیک کنم این سخن هم در معنی که نبی عیسی بود و این که نبیان
او پیغمبر نبی نبی است چه آنکه در روز اول از عیسی که در جودت حضرت آن مکه است

و در عرض سال کسی را چه ترقی حاصل میشود تا باین که بعد از آنکه ایمان آورده و پس از آن
محمد ص که در وقت شکستی و پیشانی غرق فاقه بودند و از دور آن مجمع راه داشت را گرفته و چنانچه
و ناموس خود را در راه حفظ او بذل و صرف کردند و با دشمنان او با عدم مکن ظاهر می نماید و کردند و این
اورا تقویت نمودند و ارشاد شدن در راه او بود و نمودند پس بهی است که نوبت این نشان را بود
و علم ایشان میباید او معجزه نبوت بوده چگونه است که عمو و بنو قوال آنها کمتر از نقد عیسی است البته محسوس است
چنانکه دانستی چنانکه است که است مایع نظر از موبداتی که باقی را پس نقل نموده ایم است که از خود
و نصاری دلالت میکند بر نبوت موسی و عیسی در همان وقتی که هجده از ایشان صد و هجده نازده
که از از دنیا رحلت فرمودند و اما بقا بر رعیت و ثبوت نبوت ایشان بر از رحلت حاج است غیر
مستور و دیگر از موسی و عیسی بصدقی پیغمبری بلکه ترلعت و حکم نبوت ایشان نداشت معلوم بقیام
قیامت باشد است و حال آنکه این معنی نه از نبوت و نه از اناجیل از بعضی مستفاد میشود و در غیر مستور است
و از جمله خلاف آن از توبه از بعضی و آنچه ضمیمه میشود چنانکه بقصد کثرت و بعد از این برایشان
بدان خواهد رفت حاصل که خبر ایشان معارض خبر اهل اسلام است چه ایشان بصورت
معجزاتی از موسی و عیسی دلالت بر نبوت ایشان در وقت صدور اسلام رحلت و اما دلالت
نماید و جنبه اهل اسلام بر صد و هجده از محمد ص آن نیز دلالت دارد بر نبوت کثرت در زمان صدور
و اما بعد آن و این مناف خبر ایشان نیست پس همه خبر هر چه دارد که در دولت باشد که هم نبوت موسی
و عیسی هیچ باشد و هم نبوت محمد پس موافق طریقه اسلام مضایقه نبوت که هر دو خبر است باشد و آنچه
و نصاری را چهار نبوت که بیه چهار اهل اسلام را که نبی نبی و حکم نبی نبی که شاهی که معجزات محمد را
خبر داده در نکو بوده و او است که این حکم محض و باید که از ایشان را ثابت نبی و حال آنکه نقد

اخبار محمد را بنده و نه احوال از انصاف شنیده پس محقق گشت که بود بشاری و کذاک بفرق ملام
 و بشارت بر عالم نبوت ایشان نسبت مکرر منصف و آن در این محبت باشد زیرا که معارضت اخبار
 متواتره داله بر نبوت محمد است و کفو تقادیم چیز واحد ندارد چه جای خبر نبوت **و اما وجه**
سیم که معجزه یاقیه باشد آن نیز در سبای دیگر کوی محمد نیست و احدی در الایب ملام ادعا
 آنرا نموده سوی اهل اسلام که در قرآن تصریح شده که اگر جن و انس معین شوند معادل کبریا از قرآن را
 هرگز در هیچ وقت یا قیامت نتوانند آوردن و از این که دال بر نفی تأیید خبر که بگویم
 که امروز نیز ایشان مثل آنرا نموده آوردند و خصم که خود قبول دارد که محمد آنرا در معرض معارضه در آورد
 و احدی نیز آنرا نموده آورد و اگر مثل آنرا آوردند و گفتند این را با ایمان صاحب کتبت علیه
 و همیشه است و او را میفرستاد و با اهل اسلام احتجاج میفرمودند و داعی نقل بسیار مقتضی آن موجود بود
 مفقود است پس معلوم است که از این مبدا آن عاجز بود و اگر مثل آنرا آوردند خصم که در آن
 پیشین عاجز شده حاصل سازد پس معلوم شد که نبوت محمد که به کسی اقام نیست و از برای
 و عیسی و کذاک بر سبب آدم علیه السلام محکم ثابت است و در این میتوان ثابت کرد که
 کسی از آنکه نبوت محمد و آن شهادت دهد بر نبوت ایشان فاقه مخصوص پس نبوت
 نبوت سایر اینها امروز موقوف بر ثابت نبوت محمد و اما ثابت نبوت محمد از غیر
 نبوت ایشان نرزد و محمد را علی ظهور حق و حجة و کلام که در این مطعن داشتی که این
 لازم باشد باطله است که بدین بهانه خلاف معقنای عقل مسلم است و نقل خبر نبوت
 عیسی پس از او فرود و چنانچه در بیان نبض قول چهار مورخ گفته میتوان نمود پس لازم
 که از آن نبوت محمد که تواتر معجزات آن ثابت بصدق نبوت و با باری محقق و معجزا

ادالان موجود است نه تا از ایشان نبوت اینها را می دانند همیشه و عفتا است
 موافق ضابطه دلیل محسوس گردد و آنچه نوشته شد حاصل دانه را کافی و منصف نشود از اخبار
 عفتا چهار مرتبه از حق و دله را زبانه بر این زبانه است در خانه اگر کسی است
 کجوف نیست و لا رسیدل چه لو خواند عفتا
 رزد و پنج آهنی رسک و کوه لاد لاد
 و لصلوة ع محمد و آله باطن
 و طاهر ا م م
 ا م م

منسب الی امر المؤمنین علیکم اشرف الی بکم بکم بکم بکم عونا
 شاعن البکم نقلا لاجتماعا بالاشارة والرضا کفی عونا ان التلاوة فی البکم
 به انکه بکم اول بضم با و سکون کاف و جزمیم است جمع البکم بجمع لکم و بکم ثانی بکسر با و حرف جر
 و ضم کاف و جزمیم شده است یعنی بهین و بکم ثالث بکسر با و حرف جر و ضم کاف و سکون
 میم است و بکم رابع بفتح با و کاف و رفع میم معز کما است و بکم خامس بکسر با و حرف جر و ضم کاف
 و سکون میم از برای استغناء است بغير کذا و در مابین بکم ثانی و بکم ثالث حرف نداء یا موصولی است
 و معز شران است که است که گویم بجمع کما کان بهین خود که ای کسان که شما یک است بجمع
 و ثانی از ما در عوض کما بکسر کاف و در ضم مذکر کفشد که است در عوض که معز و ثانی در کما
 کتب علی الی معونه غیرک عزک فضا قضا و ذلک ذلک فاضل فاضل
 فعلک فعلک مفعول مفعول کتب معاویه فی الجواب علی قدری علی قدری
 به انکه در قول امر المؤمنین علیه السلام غرک بفتح غین معجمه تشدید را هم که است که قدر غرک از غرک است
 و بعد از لغز غرک بفتح غین معجمه تشدید را از لغز غین از غرک است و فضا را حرف عطف است و اما
 از لغز لغز است و بعد از لغز لغز بضم قاف و بفتح صلا معجمه معنی نهیه است و ذلک هم تشدید
 و بعد از لغز ذلک بضم ذال معجمه تشدید به لام ما خود از ذلک است و فاضل بجا معجمه فاضل از بجهت تفریح است
 و فاضل فاضل امر از خشیه است معجز تشدید و بعد از لغز فاضل بکسر لام اسم فاعل از فاضل است
 و مفعول فاضل است و فعلک بکسر فاء و سکون عین و کسر لام است که معنی عمل است و بعد از ان
 فعلک بفتح فاء حرف عطف و معین معجمه تشدید به لام است در هر فعلک است و تهدی
 فاضل فاضل از بهی مهدی است و مهدی بعد از لغز بکسر با و ثانی و اعمده حرف جر و ضم ما است
 و مهدی مصدر است و در قول معونه علیا بعین معجمه فاضل از لغز است و قدر بفتح قاف معنی مرتبه است
 و بعد از لغز فاضل بفتح غین معجمه صدر غلا بفتح غین جو تشدید و قدر بکسر قاف و سکون و ال معجز تشدید
 و معنی قول حضرت لغز است که معز در شغل است ترا عزت و در روز دنیا تو بس کوهی مثنوی فاضل
 این غرک است و خواری تو در احوال بکسر ترس از بهیهای غرک تشدید به را هر چه است یا بهی

بکم بکم و فاضل فاضل
 فاضل فاضل کمن کمن
 فاضل فاضل

صحب الله لبطاعته وعباده المشرقة والتمسوا به في كل شيء
 برأوه فضايا ورا از حد که اول بروج است تا حوت که آخر بروج است بحججه کاهه میانیم و شکر انقیم رسا نم
 و اضا فصفه بحد و باجوت پناست همد تقوم صفه عدالت محمد و با عدالت حوت است

حکایت شوق و شکایت غم که برادر کویم و وزیر
 مکر نه قدم را برادران که در صیاح را ندیدند

الفصل الاول فی التزویج قال الله تعالی فی سورة النور و انکحوا الذیاء منکم و انکحوا
 من عبائکم ما لکم ان یکونوا فکرا ینفهم الله من فضلک الله واسع علیم و قال فی سورة النساء
 فانکحوا طائفة منکم من النساء مشر و ثلث ذبیح فان خفتن ان لا تعدلوا فواحدة اولی
 ایمانکم قال رسول الله من تزوج فقد احسن نصف دینہ فلیتقی الله العصف ضیما الباقی
 وقال فی النکاح ستی فمزعج عن ستی فلیس منی وقال فی تنکحوا نساء سلوان فان اباهن
 بکمالا مریه من الفیمة و لولا لیسقط وقال فی تزوجوا الولود والولد وقال سودا و لولیکم
 من حسنای عقیق وقال فی التزویج انما افضل عند الله من الشائم القائم العرب
 و قال فی تفتح ابواب السماء بالرحمة فی اربع مواضع عند ذیل المطر و عند نظر الولد
 فی وجه الوالد و عند فتح باب الکعبة و عند النکاح و قال فی لوجلا سمعکات لک
 من جهة قال لا ینا رسول الله قال لک خبا مہتر قال لا ینا رسول الله افانت مریس
 قال نعم قال تزوج و افانت من الذین و فی رواية تزوج و افانت من ^{هنا} من
 التضاری و فی رواية تزوج و افانت من اخوان الشیاطین و قال فی تنکحوا الذیاء
 لک أربع مائتها و جملها و ینبها و لدنیها فلیک بذات الدین و هذا ^{الحسن} الحسن
 علی تزویج من ادة علی مائین و مایا کان یقصد علی اربع فی عقد واحد قال فی
 الشباب من استطاع منکم الباءة فلیتزوج و من لم یستطع فلیتیم فان الصغر له
 و جاء و کفی النکاح شرانا تمسک من بهت و عا دة معصوفین و قال فی اشراکم
 غنا بکمها الغراب اخوان الشیاطین و قال فی خیارا تقو المناهلون و شرابا تقو
 الغراب

صحب الله لبطاعته وعباده المشرقة والتمسوا به في كل شيء
 برأوه فضأى واداروا من كل شيء ما فيهم من كل شيء
 واداروا من كل شيء ما فيهم من كل شيء

حكايت شوق و شهادت غم که باز گویم و نوبت
 که در هر روز بر آن که در هر روز بر آن

الفصل الأول في التزويج قال الله تعالى في سورة النور والكلوا مما رزقكم الله
 من عباده ما لكم ان يكونوا فقراء ففهموا الله من فضله ما الله واسع عليم وقال في سورة النساء
 فانكحوا طائفة منكم من النساء مشر وثلاث ديباع فان خفتن ان لا تعدلوا فواحدة او ثلث
 ايمانكم قال رسول الله من تزوج فقد احسن نصف دينه فليتق الله النصف منها الباقي
 وقال في النكاح ستى فممن يحب عن ستى فليس معنى وقال في تناكحوا تناسلوا فان اباهي
 بكم الا مروه من القيمة ولو بالسقط وقال في تزوجوا الولود والولد وقال سودا ولو خير
 من خنا عقيم وقال في التزويج انتم افضل عند الله من الشامم القائم العرب
 وقال في تفتح ابواب السماء بالرحمة في اربع مواضع عند زوال المطر وعند نظر الولد
 في وجه الوالد وعند فتح باب الكعبة وعند النكاح وقال في لوجل اسمه فكان لك
 منجاة قال لا يا رسول الله قال لك خاتمة قال لا يا رسول الله افانت موسى
 قال نعم قال تزويج والافانت من ولد نبيين وفي رواية تزويج والافانت من
 التضاري وفي رواية تزويج والافانت من اخوان الشياطين وقال في تناكحوا المرأة
 في اربع مالهها وجمالها ودينها ولديها فليكن بذات الدين وهذا الحسن
 على تزويج من ادة على ما بين وما كان به قد على اربع في عقد واحد قال في عشر
 الشباب من استطاع منكم الباءة فليتزويج ومن لم يستطع فليقيم فان الصغر له
 وجاء وكفى النكاح شرانا ثم استثنى بهتة وعادة معصومة وقال في اشراكم
 غنا بكم ما الغراب اخوان الشياطين وقال في خياما تقو المناهلون وشرافتي
 الغراب